

"منصور حکمت" و طرح تشکلهای

توده ای طبقه کارگر

ناصر پایدار

در بحث شوراها تأکید نمودیم که شورا آلترناتیو جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در مقابل اتحادیه گرائی جنبش سوسیال رفرمیستی است. این را نیز بطور مؤکد خاطر نشان ساختیم که طرح و تبلیغ جنبش شورائی به مفهوم واقعی کارگری و انقلابی خود تنها از سوی گرایش می تواند مطرح شود که سوسیالیسم را نه بمثابة ایدآلی برای آینده که جنبشی واقعی و بالفعل برای لغو عینیت موجود ارزیابی نماید. در غیر این صورت شورا و سندیکا به رغم نام و نشان متفاوتشان و به رغم پاره ای تمایزات صوری که برای اولی در مقابل دومی طرح و تبلیغ شود نهایتاً هر دو سر از سوسیال رفرمیسم در خواهند آورد. جریانی که مدنیت سوسیالیستی را با محو واقعی مناسبات کار مزدوری، با سازمان کار و تولید متناظر بر دخالت مستقیم و نافذ آحاد کارگران در کلیه امور تصمیم گیری و اجرائی و تولید و برنامه ریزی تداعی نکند، جریانی که جنبش سوسیالیستی را پیکار جاری کارگران برای تدارک و تجهیز طبقه کارگر در راستای انجام انقلاب کارگری، تحقق جامعه سالاری شورائی کارگران و استقرار سوسیالیسم با روایتی کارگری و کمونیستی ارزیابی ننماید و بالاخره جریان یا گرایشی که تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر را با تشکیل یک ماشین دولتی حزبی بالای سر کارگران یکی پندارد، بطور قطع جنبش شورائی را نیز با موضوعیت واقعی کارگری و طبقاتی اش درک نخواهد نمود. این یک معضل بسیار جدی و اساسی است که دامنگیر چپ بین المللی و از جمله "حزب کمونیست کارگری ایران" است. ما پیش از این نشان داده ایم و بعد از این بطور عریانتر نشان خواهیم داد که درک این حزب از برنامه کمونیستی، روایتش از دولت کارگری دوران گذار، تحلیلش از شکست انقلاب اکتبر، اجتناب آگاهانه اش از طرح مدنیت سوسیالیستی به مثابه یک آلترناتیو بالفعل و عملی در مقابل جامعه سرمایه داری، استنکاف مصرانه اش از تلاش برای تبدیل سوسیالیسم به محتوای جاری مبارزه طبقه کارگر، روایتش از

حزب کمونیست کارگران همه و همه تبعات پیوسته یک درک سوسیال فرمیستی از سوسیالیسم و خط مشی جنبش کارگری را منعکس مینماید. در اینجا به مناسبت بحث خاص شورا به سراغ روایت این "حزب" از جنبش شورائی می رویم .

" حکمت " و نقد جنبش اتحادیه ای

نقد حکمت بر سندیکالیسم و جنبش اتحادیه ای کارگران نقدی آشفته و عمیقاً متناقض است. پایه های این نقد بر فهم روشن سوسیالیسم به مثابه جنبشی کارگری که باید سازمان داده شود استوار نیست. او بر پاره ای مؤلفه ها و ویژگیهای پروسه تکوین جنبش اتحادیه ای به درستی انگشت میگذارد. مشخصاتی چون تکامل تاریخی اتحادیه ها به ارگانهای کارگری احزاب سوسیال دموکرات و فرمیست، تکامل یک بوروکراسی محافظه کار در اتحادیه ها و کنترل توده کارگران توسط این بوروکراسی را شمارش میکند، اما او از این ارزیابی، به هیچ سیاست روشن، منسجم و هدفمندی متناظر با یک نقد کمونیستی و پراتیک از جنبش اتحادیه ای دست نمی یابد و درست بر همین اساس آلترناتیو شورائی وی نهایتاً در همان جنبش اتحادیه ای منتهی با پاره ای تغییرات و اصلاحات محبوس میماند. حکمت در پی برشماری مؤلفه ها و ویژگیهای جنبش موجود اتحادیه ای می گوید که:

" عوامل فوق مانع از آن است که یک حزب کمونیست انقلابی رأساً بعنوان یک سیاست، کارگران را به سازماندهی اتحادیه ها فراخوان دهد. مسأله برای حزب کمونیست انقلابی امروز نحوه برخورد به اتحادیه ها و گرایش سندیکالیستی در میان کارگران و احزاب فرمیست است." (۱۱)

حکمت سپس موضع خویش و حزب کمونیست کارگری در مقابل خط سندیکالیستی را چنین فرموله می نماید.

" ۱. ما رأساً مگر در موارد معین کارگران را به ایجاد سندیکا فراخوان نمیدهیم. بلکه در مقابل شورا، مجمع عمومی و جنبش مجامع عمومی مرتبط با هم را دامن می زنیم.

۲. ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا (درست مانند تلاشهایشان برای

هر نوع تشکل یابی دیگر دفاع می کنیم و به آن یاری می رسانیم.
۳. ما در اتحادیه های کارگری مستقل شرکت می کنیم و برای کسب رهبری در آن میکوشیم. در درون هر اتحادیه خط مستقل خود را متحد می کنیم.
۴. ما برای نزدیک کردن هر چه بیشتر اتحادیه ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش می کنیم." (۱۲)

اگر جنبش اتحادیه ای بحق ظرف پیشنهادی و تشبیت یافته گرایش رفرمیستی در درون طبقه کارگر است - که به زعم ما نیز قطعاً چنین است - پس چرا باید از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا و اتحادیه دفاع کنیم! مگر نه این است که نمیتوان سندیکا را جدا از پروسه تکوین تاریخی جنبش اتحادیه ای مورد تحلیل قرار داد و مگر نه این است که [ارجاع تعریف سندیکا به "گرایش طبیعی" و "خودبخودی کارگران" در مبارزه برای وحدت] امری کاملاً غلط است. پس چرا باید از برپائی نهادی که پیشنهاد گرایش رفرمیستی برای به تمکین کشاندن جنبش کارگری در ورطه توهمات بورژوازی است دفاع کرد؟ آیا صرفاً به این دلیل که نیروی انسانی مورد فراخوان آن کارگران هستند!!! اگر چنین باشد که کمونیست ها باید از دیرباز بی وظیفگی تام و تمام خود را به تاریخ ابلاغ میکردند و اساساً چیزی بنام گرایش کمونیستی در طبقه کارگر بوجود نمی آمد! وقتی که قرار است کمونیستها از اقدام کارگران به ساختن سندیکا و سازمانیابی صنفی نوع سوسیال دموکراتیک و لیبرال رفرمیستی جانبداری نمایند، دیگر اینهمه صغری و کبری چیدن در باره پروسه تاریخی تکوین اتحادیه ها چه معنی دارد؟ مگر هر حرکت کارگران با هر مضمون و جهتگیری که همراه باشد باید مورد حمایت گرایش کمونیستی قرار گیرد؟ مگر کار کمونیستها اعلام جانبداری و دفاع از هر اقدام کارگران است؟! اگر این اقدام در جهت تسلیم همه سویه جنبش کارگری به انتظارات سوسیال رفرمیستی باشد باز هم باید از آن حمایت نمود؟! بیائیم از عالم الفاظ خارج شویم و وارد واقعیتهای ملموس زمینی و اجتماعی گردیم. ساختن سندیکا از ناحیه کارگران ایران یعنی چه؟ و چگونه و در چه پروسه ای طرح میشود. این پرسشی است که امروز در جنبش کارگری ایران مطرح است و پاسخهایی معینی نیز به آن داده شده است. اگر قرار باشد سندیکائی بوجود آید چه کسانی فراخوان برپائی آن را صادر می کنند؟ روشن است، طرفداران جامعه مدنی! خط

سندیکالیستی رسمی درون جنبش کارگری، حزب توده، اکثریت فدائی، اپوزیسیون خط امامی طرفدار رئیس جمهور خاتمی، خانه کارگر، همه اینها امروز از مدنیت و پلورالیسم و مدرنیته و پست مدرنیته و ضرورت نهادینه شدن جامعه، تشکیل احزاب و پیدایش اتحادیه ها دم می زنند. سؤال بعدی این است که چه کسانی از این فراخوان استقبال میکنند؟ تا آنجا که به کارگران مربوط میشود مسلماً بخشهایی از طبقه کارگر که در زیر فشار ناآگاهی و فقدان بصیرت طبقاتی، به رفرمیسم بورژوائی توهم دارند و یا به هر حال قادر به درک محتوای کار و مکان تثبیت یافته اتحادیه در ساختار نظم مدنی و حکومتی سرمایه داری نمی باشند. حال اگر کارگرانی دست به کار برپائی سندیکا شوند، این اقدام آنها نه تجسم تمایل صرف کارگران به متحد شدن که در عین حال مبین توهم شدید آنان به سندیکالیسم و تبعیت ناآگاهانه آنان از سیاست های ضد کارگری اپوزیسیونهای بورژوائی درون و بیرون رژیم اسلامی است. حمایت از چنین اقدامی بصرف اینکه کارگران نیروی تشکیل دهنده آن خواهند بود دقیقاً به معنای تأییدی بر توهّمات کارگران و دنباله روی آنها از بورژوازی است. بد نیست بخاطر داشته باشیم که حکمت فقط در این رابطه معین یعنی تنها در بحث مربوط به تشکلهای توده ای طبقه کارگر نیست که بر این دنباله رویها و تمکین طلبی های رفرمیستی و توهم بار از سوی کارگران صحنه می گذارد. این توصیه در خط سیاسی او یک استثناء نیست بلکه قاعده است. هیچ بی سابقه نمی باشد که او چند سال بعد از تنظیم "مسائل گرهی بحث شورا و سندیکای" خود، در تابستان سال ۷۶ از جمله ستایش کنندگان رأی دادن توده های کارگر به خاتمی میشود و با تأکید اظهار می دارد "کارگران بسیار کار درستی کردند که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نمودند" یا اینکه شعور و آگاهی کارگران را نباید دست کم گرفت. آنان به آخوندی رأی می دهند که زیر جامه اش را زود به زود عوض کند و عمامه اش را کمی عقب تر بگذارد.!!" (۱۳) هر کاری که کارگران انجام دهند از نظر حکمت قابل دفاع است. تشکیل سندیکا با فراخوان خط رسمی سندیکالیستی و حتی اپوزیسیون خط امامی رژیم اسلامی، شرکت کارگران در انتخابات و نشان دادن یک آخوند بر جای آخوند دیگر، "تلاشهایشان برای ایجاد هر نوع تشکل" واقعاً که ترجمه "کمونیسم کارگری" را باید از زبان حکمت شنید!!!

در این میان البته ایشان دست به ناپرهیزی بسیار بزرگی می زنند. اینکه پیشنهاد میکنند

به مثابه حزب کمونیست انقلابی نباید رأساً فراخوانی برای تشکیل سندیکا و اتحادیه صادر نمود. درست همانگونه که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ نیز همین شاهکار بزرگ رادیکالیسم کمونیستی و کارگری را بنمایش نهادند!!! از صدور فراخوان رسمی و علنی برای مشارکت کارگران در انتخابات و رأی دادن به خاتمی خودداری نمودند و تنها به ذکر تقدیس شرکت گسترده کارگران در آن انتخابات کفایت کردند!!!

حکمت اقدام مهم دیگری را نیز در رابطه با سندیکا و جنبش اتحادیه ای توصیه میکند. اینکه حزیش باید در اتحادیه فعالیت نماید و کوشش کند تا رهبری آن را بدست گیرد. مثل اینکه "طرف پیشنهادی گرایش سوسیال دموکراتیک و رفرمیست درون جنبش کارگری" برای سازمانیابی توده ای طبقه کارگر آنقدرها هم ظرف ناچوری نیست!!! اگر حزب کمونیست حکمت بتواند رهبری آن را بدست گیرد محتوای کار و سایر ویژگیهای اتحادیه ایش می تواند مورد اغماض قرار گیرد. این نظریه نیز در اندیشه حکمت هیچ پدیده خلق الساعه ای نمی باشد. او همواره بر این بوده است که "کارگران وقتی رهبرانشان را در قدرت می بینند خود را در قدرت احساس میکنند" (۱۴) یعنی خودشان در قدرت هستند!!! تحلیل حکمت از دولت موقت کارگری و مرحله بندیهای او پیرامون ساختار سیاسی دوران گذار و قبول یک ماشین دولتی متمرکز بالای سر کارگران بعنوان حاکمیت سیاسی طبقه کارگر! نیز جلوه های دیگری از تسری همین تئوری بوده است. اتحادیه پیشنهاد گرایش رفرمیستی درون جنبش کارگری، بخشی از ساختار حکومتی بورژوازی، آلترناتیو رفرمیسم در مقابل جنبش شورائی کارگران، عامل سرکوب تشکلهای انقلابی طبقه کارگر است اما باید از تشکیل همین اتحادیه ها دفاع نمود و برای بدست گرفتن رهبری آن تلاش کرد!!! اینکه حکمت این حرفهای سراسر متناقض را چگونه به هم پیوند می زند مسأله خود اوست اما ما در بررسی درک وی از شورا نشان خواهیم داد که گیر واقعی کار او کجاست. شوراهاى حکمت سواى همان تشکیلات اتحادیه ای تغییر نام داده هیچ چیزى دیگری نیست. درست به همین خاطر او قادر به یک مرزبندی مشخص با اتحادیه و سندیکا نیز نمی باشد. به گوشه دیگری از نقد وی بر سندیکالیسم!!! توجه کنیم.

" ۱. طبقه کارگر ایران یک سنت قوی اتحادیه ای و تجارب کافی برای ایجاد یک جنبش اتحادیه ای ادامه کار نداشته است...

۲. در شرائط متعارف تولید بورژوائی در ایران (یعنی به استثنای دوره های

بحران سیاسی (بورژوازی وجود یک جنبش اتحادیه ای مستقل را تحمل نمی کند...

۳. جنبش کارگری ایران هم به دلیل اوضاع سیاسی و هم به دلیل نبود سندیکاها رسمی ... به سرعت با هر درجه احساس قدرت سیاسی میشود...

۴. در دوره اخیر مطالبه اتحادیه... اساساً توسط جناحهای راست و رفرمیست در اپوزیسیون چپ ایران طرح شد...

د. ایجاد اتحادیه های کارگری در ایران با توجه به آنچه گفته شد

۱. بعنوان سیاست ما در مورد ایجاد تشکل های توده ای مطلوبیت ندارد. اتحادیه نمیتواند شعار اصلی ما و شکل اصلی تشکل توده ای کارگران در ایران باشد... " (۱۵)

آنچه که در بخش اول حرفهای حکمت کاملاً بارز بود اما با ردیف کردن عباراتی متناقض تا حدودی استتار می شد در اینجا بگونه ای منسجم و بی تناقض همه عمق خود را عریان می سازد. نقد جنبش اتحادیه ای مطلقاً بر پایه تعارض اساسی آن با الزامات رشد و توسعه و بالندگی جنبش سوسیالیستی پرولتاریا مورد نظر حکمت نیست، او بطور مشخص در رابطه با جنبش کارگری ایران، مؤلفه هایی از قبیل فقدان یک سنت قوی اتحادیه ای، عدم تحمل اتحادیه از سوی بورژوازی در شرایط غیر انقلابی، قدرت انعطاف جنبش کارگری برای سیاسی شدن بطور سریع، طرح اتحادیه از سوی جناح رفرمیست جنبش چپ در سالهای بعد از انقلاب را به مثابه عوامل نامطلوب بودن جنبش اتحادیه ای برای کمونیستها قلمداد میکند و تنها به دلیل وجود این موانع است که او ترجیح میدهد کمونیستها از طرح اتحادیه به مثابه شعار اصلی خودداری نمایند!!!

اساس بحث ما در نقد جنبش اتحادیه ای و اهمیت جایگزینی آن توسط جنبش شورائی کارگران، کارائی و ظرفیت اساساً متفاوت این دو جنبش بود. از نظر ما اولی ظرف رفرمیسم و تمکین طبقه کارگر به استقرار و تداوم کار مزدوری است. در حالی که دومی بالعکس بستر تعرض های کارگر به تمامی عینیت موجود، مبارزه آنها حول بدیل سوسیالیستی وضعیت فعلی و پیکارشان برای سرنگونی بورژوازی و استقرار جامعه سالاری شورائی سوسیالیستی کارگران است. ما تأکید کردیم که کلید اصلی حل مسئله اتحادیه یا شورا برای طبقه کارگر در توجه به سنخیت این سازمانیابی ها با رفرمیسم یا بالعکس

سوسیالیسم نهفته است. اشکال اساسی بحث حکمت این است که مطلقاً از این مبدأ حرکت نمی کند. او در کار نسخه پیچی تشکیلاتی خود برای جنبش کارگری اولاً اتحادیه و سندیکا را رد نمی کند. در سطح وسیعی آن را می پذیرد. از تشکیل آن همانگونه که پیش تر دیدیم دفاع می نماید. به هوادارانش توصیه میکند که رهبری اتحادیه ها را بدست گیرند. از همه اینها مهمتر در رابطه با جنبش کارگری ایران پایه انتقاد خود به اتحادیه را فقدان سنت اتحادیه ای ادامه کار، عدم تحمل جنبش سندیکائی توسط بورژوازی و ظرفیت کارگران ایران برای سیاسی کردن سریع مبارزاتشان میداند و نه مثلاً بی تناسبی اتحادیه با الزامات رشد و توسعه و تعرض جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر. نقد حکمت بر اتحادیه از همین روی نقدی رفرمیستی و در عین حال انباشته از تناقض است. این تناقضات و آشفته فکری در سرتاسر بحث او برجسته است. او به کرات از جنبش اتحادیه ای جانبداری می نماید در همان حال که آن را آلترناتیو بورژوازی در مقابل جنبش شورائی و کمونیستی میخواند.

" ما آلترناتیو ویژه خود را بار دیگر طرح می کنیم بی آنکه به جنبش سندیکائی (اگر موجود باشد) پشت کنیم و یا مطلوبیت آن را با توجه به اوضاع موجود کارگران ایران انکار کنیم. قطعاً اگر سندیکاها بفرض که رفرمیست هم می بودند در ایران امروز وجود داشتند این یک نقطه قوت جدی برای طبقه کارگر ایران محسوب میشد. قطعاً کمونیستها در این سندیکاها دخالت وسیعی می کردند. قطعاً اوضاع کارگران از این بهتر بود "

نظر حکمت پیرامون شوراها در زیر خوارها دفاع وی از سندیکالیسم مدفون است و این در حالی است که او اتحادیه را بخشی از ساختار حکومتی بورژوازی، ابزار سرکوب تشکلهای رادیکال طبقه کارگر و پایگاه قدرت احزاب رفرمیستی ارزیابی می نماید. هسته نظر وی در این رابطه معین اینست که متشکل بودن کارگران به هر حال از پراکنده بودن آنها بهتر است. این بطور کلی حرف غلطی نیست اما مگر طبقه کارگر و کمونیستها تاریخاً محکوم به گزینش میان بد و بدتر هستند و مگر قرار است که تحت هر نام و عنوانی نهایتاً خود را به منطق "کیانورها" بیاویزند! مگر نه اینست که اتحادیه ها در هر کجا که قدرت و اعتباری دارند نقش مؤثرترین و پر نفوذترین ابزار بورژوازی را در متقاعد نمودن کارگران به ماندگاری سرمایه داری بازی میکنند. مگر نه این است که

پیشنهاد برپائی آنها در ایران و کشورهای مشابه نیز از ناحیهٔ رفرمیسم بورژوائی و گرایش سوسیال رفرمیستی درون طبقهٔ کارگر طرح می‌شود. روشن تر بگوئیم هر کجا که وجود دارند فقط ابزاری برای دور کردن کارگران از کمونیسم، رواج کمونیسم ستیزی در میان کارگران و متقاعد نمودن طبقهٔ کارگر به مستحکم کردن طوق بردگی مزدی بر گردهٔ خویش است و در هر کجا که وجود ندارند نیز قرار است پس از پیدایش همین نقش را بعهده گیرند. اگر واقعیت اتحادیه‌ها چنین است که بنظر ما هست سؤال اساسی این خواهد بود که کمونیستها باید چگونه این واقعیت را تغییر دهند چگونه ای که اولاً. جنبش کارگری متحمل هیچ فروپاشی و از هم گسیختگی نگردد و ظرفیت پیکار موجودش را در مقابل بورژوازی از دست ندهد، ثانیاً از عوارض شوم ناشی از ویژگیهای ضد کمونیستی و ضد کارگری جنبش اتحادیه‌ای خلاصی یابد و ثالثاً ظرف شورائی متناسب با بالندگی جنبش کمونیستی و انقلابی را جایگزین سندیکالیسم سازد. پاسخ این سؤال یا سؤالات را قطعاً نمی‌توان در تغییر صوری ساختار تشکلهای توده‌ای پیشنهادی برای سازمانیابی طبقهٔ کارگر جستجو نمود. بدون داشتن درکی روشن از مدنیت سوسیالیستی و مضمون پیکار جنبش سوسیالیستی طبقهٔ کارگر، بدون فهم کمونیستی جایگاه تشکلهای توده‌ای طبقهٔ کارگر در مبارزهٔ عملی و بالفعل برای کمونیسم نمی‌توان به درک درستی از شورا و نقد روشنی از اتحادیه دست یافت. اینکه متشکل بودن کارگران به هر حال بهتر از پراکنده بودن آنهاست هیچ دلیلی برای دفاع از سندیکا نیست. کمونیستها بطور قطع خواهان فروپاشی اتحادیه‌های موجود بدون سمت دادن و متشکل نمودن کارگران در یک بدیل متناسب با جهتگیری کمونیستی جنبش کارگری نمی‌باشند. اما اجتناب از فروپاشی منفی سندیکاهای با دفاع از سندیکالیسم فرق اساسی دارد. باید نقش ارتجاعی و ضد کمونیستی و ضد کارگری اتحادیه‌های کنونی را هر چه گسترده تر برای کارگران توضیح داد. باید از کارگران خواست تا اتحادیه را با شورا جایگزین سازند، آنچه حکمت میگوید فاقد این جهتگری است.

حکمت و جنبش شورائی

گفتگوی حکمت در بارهٔ شورا نیز درست مانند نقد وی بر جنبش اتحادیه ای با انبوهی از تناقض و آشفتگی همراه است. این تناقضات البته سرانجام به نفع روایتی سندیکالیستی از جنبش شورائی در تحلیلهای او حل و فصل می گردد. در اینجا نیز او مقدمتاً بر تعلق خط اتحادیه به جنبش سوسیال رفرمیستی از یکسو و تداعی جنبش شورائی با کمونیسم از سوی دیگر تأکید میکند، این یک نقطهٔ قوت بحث او است اما این برداشت واقع بینانه از محتوای کار و سیر تاریخی کارکرد تشکلهای توده ای طبقهٔ کارگر، مبنای اتخاذ هیچ سیاست روشنی برای روی آوری وی به یک ظرف شورائی متناسب با بالندگی جنبش کمونیستی طبقهٔ کارگر نمی شود! او پس از طرح مباحث طولانی سرانجام در پاسخ این سؤال که: "حزب تدقیق ایدهٔ شوراها از جنبه های عملی و اجرایی را وظیفهٔ خود میداند یا آن را به خود آنها محول میکند؟" نخست به رد ضرورت این کار می پردازد!! و در این رابطه تأکید می نماید که مثلاً طرفداران جنبش اتحادیه ای نیز الگوی مشخصی برای کار شان ندارند!!! سپس بعنوان جوابی مشخص تر اقدام به توضیح ساختمان سیستم شوراها را کارگری می نماید و می گوید:

" ۱. شوراها پایه، مجمع عمومی کارگران یک واحد و یا قسمتهائی از یک واحد بزرگتر تولیدی و اقتصادی است. هر کارگری نه به اعتبار دریلفت کارت عضویت و پرداخت حق عضویت بلکه به اعتبار کارگر بودن عضو مستقیم و صاحب رأی شورا است.

۲. شورا از یک ساختمان منطقه ای تبعیت می کند و نه رشته ای یا صنفی. یعنی شورای بالاتر شورای نمایندگان شوراها پایه در یک منطقهٔ تعریف شده است. این ساختمان هر می تا تشکیل شورای سراسری بسط می یابد.

۳. نمایندگان شوراها در شوراها بالاتر هر زمان که انتخاب کنندگان آنها بخواهند عزل و فرا خوانده می شوند

۴. مجمع عمومی در هر سطح از شورای پایه تا شورای نمایندگان عالی ترین مرجع تصمیم گیری هر شورا است.

۵. اساسنامه و موازین شوراها آنها را به مبارزه اقتصادی محدود نمی کند. شوراها خود را مجاز می دانند در هر مسأله اجتماعی، سیاسی، و اداری در حوزه تحت پوشش خود دخالت کنند و در قبال هر مسأله ای که لازم بدانند در این حیظه دست به اقدام اعتراضی کارگری بزنند.

۶. شوراهای کارگری میتوانند سایر تشکلهای کارگری را چه در سطح محلی و چه در سطح سراسری به خود متصل و ملحق کنند. (۱۶)

حکمت در باره شورا چندین صفحه بحث کرده است. چند قطعنامه نوشته و پیرامون آنها مصاحبه انجام داده است اما نکات فوق در واقع جمعبست جامعی از همه حرفهای اوست. در این تصویر یقیناً نکات قابل توجهی وجود دارد. دموکراسی مستقیم که البته در طرح هرمی طبقه به طبقه حکمت نهایتاً تمامی مستقیم بودنش را از دست می دهد، منطقه ای بودن شوراها بجای صنفی بودن آنها و بالاخره محدود نشدن مضمون کار شوراها به مبارزه اقتصادی از جمله این نکات هستند اما سؤال اساسی در اینجا این است آیا این تمایزات برای تفکیک واقعی جنبش شورائی از جنبش اتحادیه ای کفایت میکنند؟ حکمت به این سؤال پاسخ مثبت میدهد و این دقیقاً نشان دهنده درک سندیکالیستی او از شورا است.

تمایز اساسی میان جنبش شورائی و اتحادیه ای را باید قبل از هر چیز در مضمون کار، مطالبات، انتظارات، اهداف، افق پیکار و رویکرد اجتماعی این دو جنبش مورد جستجو قرار داد. جنبش شورائی ظرف سازمانیابی توده ای طبقه کارگر برای پیشبرد اعتراض سوسیالیستی و تعرض مستمر کارگران به حوزه قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بورژوازی است. اگر این خاصیت را از شوراها بگیریم - کاری که حکمت انجام میدهد - تمایز اساسی مبارزات شورائی کارگران از سندیکالیسم را عملاً محو کرده ایم. درک مسلط بر چپ بین المللی بعد از مارکس بر خلاف نظر مارکس این بوده است که گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر فقط در داریست حزب کمونیست نمایندگی میشود و تشکلهای توده ای عموماً ابزار مبارزه اقتصادی یا در بهترین حالت ابزاری برای پیگیری مطالبات دموکراتیک و اعتراض علیه پاره ای بیحقوقیهای سیاسی هستند. در این نگرش سندیکا،

شورا یا هر نوع سازمانیابی توده ای اصلاً قرار نیست که ظرف مبارزه مستقیم کارگران علیه مناسبات کار مزدوری و ابزار تدارک و تجهیز طبقه کارگر برای انقلاب و جامعه سالاری سوسیالیستی در فردای انقلاب باشد. طیف گسترده ای از چپ مرکب از طرفداران اردوگاه سابق شوروی و حتی غالب منتقدین اردوگاه بطور مثال تروتسکیستها، مائوئیستها و غیره از تشکلهای توده ای طبقه کارگر چنین درکی داشته و دارند. سردرگمی انبوه طیف چپ در جامعه ما حول مقوله سندیکا و شورا نیز درست از همین جا ناشی می شود. در هیچیک از تحلیل های این طیف تفکیک واقعی جنبش شورائی و اتحادیه ای از هم بر پایه سنخیت درونی هر کدام از این جنبش ها با روایت خاصی از اهداف طبقاتی جنبش کارگری مورد بحث قرار نگرفته است یا اگر هم گرفته است (نمونه حکمت) به هیچ تبیین روشنی از مضمون کار جنبش شورائی و طرح عملی معینی بر این اساس منتهی نشده است.

حکمت به پروسه تجهیز و آماده شدن طبقه کارگر برای تسویه حساب نهائی با بورژوازی نمی اندیشد. او جای مناسبی برای جلب هواداری کارگران از حزیش را جستجو میکند. ترجیح شورا بر سندیکا تنها از این لحاظ مورد نظر اوست. درست به همین دلیل نیز از حمایت سندیکا و تلاش برای کسب رهبری در اتحادیه اصلاً صرفنظر نمی کند. بالعکس خواستار تلاش جدی در این رابطه است. آنچه محور و اساس کار است مطرح شدن حزب در میان کارگران است و اینکه توده های کارگر کمک کنند تا حکمت و حزب وی قدرت را بدست گیرند. این هدف به هرگونه و در هر ظرفی از سازمانیابی توده ای که تأمین گردد باید از آن استقبال شود!!! نفس تلاش برای جلب حمایت کارگران از یک گرایش چپ محل ایراد نیست. آنچه که سخت قابل سرزنش است بی توجهی کامل نسبت به مضمون رویکرد سوسیالیستی طبقه کارگر از درون یک جنبش واقعی شورائی است. در تحلیل حکمت سواى مطالبات اقتصادی و اعتراضات محتمل رفرمیستی علیه برخی بیحقوقیهای سیاسی هیچ جهتگیری و مضمون کار دیگری به شوراها داده نمیشود زیرا سوسیالیسم در تلقی حکمت و خط مشی "حزب کمونیست کارگری" وی به هر حال نوعی آرمان اجتماعی است که کارگران در صورت استقبال از فراخوان حزب وی و پس از انجام انقلاب کارگری، در جریان چند و چون تحقق آن قرار خواهند گرفت!!! در حال حاضر آنچه که بعهده کارگران است تنها اعتماد به حزب است. اگر توده های کارگر چنین کنند و انقلاب را به

پیروزی برسانند آنگاه حکمت خودش به تنهایی یا حداکثر با تعدادی مشاور و هوادار، دولت موقت را با نام کارگران تشکیل خواهد داد. کارگران او را بعنوان نماینده خویش در قدرت خواهند دید و بدون شک طبقه خویش را در قدرت خواهند یافت!!!

حداکثر تفاوت شوراهای حکمت با اتحادیه در آن است که فراصنفی هستند و قرار است که بخشی از ساختار حکومتی بورژوازی نباشند. به ورطه یک بوروکراسی متحجر در نغلطند و دخالت مستقیم کارگران را تأمین کنند. سؤال اصلی این است که تمامی اینها در کدام راستا و برای مبارزه حول چه اهدافی؟ افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار و بهبود بیمه درمانی و امنیت بیشتر محیط کار؟ اینها همه مطالبات مهمی هستند و باید برایشان پیکار کرد. اما در کدام چهارچوب؟ تمکین به نظم تولیدی و داربست سلطه مناسبات کاپیتالیستی یا بالعکس تعرض به این نظم و مناسبات؟ از طریق چون و چرا و بستن قرارداد با کارفرمایان و دولت آنها در دائره پذیرش مالکیت سرمایه داری بر ابزار کار و تولید اجتماعی یا بر عکس طرح خلع ید و سلب قدرت از آنان و مبارزه برای حضور مستقیم شورائی در برنامه ریزی کار و تولید؟ تنها در پرتو یک پاسخ صریح و قاطع به این سؤال می توان با فرمیسم سندیکالیستی مرزبندی کرد و از جنبش شورائی به معنای واقعی کارگری و ابزار کار جنبش سوسیالیستی سخن راند.

اولویت و ضرورت جنبش شورائی را نمی توان از مقولاتی مانند خصلت فراصنفی و سراسری مبارزه اقتصادی کارگران در ایران، ادغام سرمایه در رشته های مختلف تولید، مالکیت دولتی در بخش عمده سرمایه های صنعتی و یا ظرفیت سیاسی شدن سریع مبارزات طبقه کارگر در شرائط انقلابی و نظائر اینها استنتاج کرد. این عوامل فقط یک چیز را نشان می دهند. اینکه جنبش شورائی در جوامعی نظیر ایران از زمینه های مادی بسیار نیرومندتری در مقایسه با کشورهای غربی برخوردار است. چرا؟ پاسخ آن روشن است. دیکتاتوری، بیحقوقی و سیه روزیهای فزاینده تر ناشی از استثمار کاپیتالیستی در ایران به رشد جنبش فرمیستی و سندیکالیستی و ریشه گرفتن سنت اتحادیه گرائی در اینجا مجال نداده است. به بیان دیگر کارگر ایرانی زیر فشار استثمار دهشتبارتر و ستم و خفقان وحشیانه تر سرمایه نتوانسته است مبارزه اش را با سنت سندیکالیستی بیامیزد. این امر بگونه دیگری هم می توانست در تاریخ اتفاق بیافتد. اینکه حتی در صورت وجود شرائط مناسب برای رشد اتحادیه گرائی و فرمیسم، گرایش کمونیستی راستین درون جنبش

کارگری دست جلو می گرفت و با سازمان دادن جنبش شورائی کارگران و طرح سوسیالیسم به مشابه موضوع بالفعل پیکار جاری آنان، تلاش می کرد تا رفرمیسم را با پیکار سوسیالیستی طبقه کارگر جایگزین سازد. اینها همه اگر و اماست اما تاریخ و سرنوشت مبارزه میان طبقات نیز تابع هیچ جبر و دترمینیسمی نیست. آنچه اتفاق افتاده است مقدر نبوده است. ویژگیهای متفاوت شرایط مبارزه طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری ایران در مقایسه با جوامع دیگر و در رابطه با بحث تشکلهای توده ای طبقه کارگر فقط تا این حد موضوعیت دارند که میتوانند سختی یا سهولت کار را تعیین نمایند. ضرورت و مکان تعیین کننده جنبش شورائی برای طبقه کارگر را باید از سوسیالیسم و مبارزه گریزناپذیر این طبقه علیه کار مزدوری استنتاج کرد. شوراها تنها ظرف مناسب شکل گیری آن جنبشی است که پرولتاریا به کمک آن خود را برای برپائی یک مدنیت سوسیالیستی آماده خواهد نمود. در این میان ساختار ظاهری شوراها بطور فی نفسه تعیین کننده چیز مهمی نیست. محتوای مبارزه ای که در آنها جریان پیدا می کند نقش اساسی را بازی می نماید.